

غزل شماره ۱

ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه‌ها
بر مستمندان آمدی چون بخشش و فضلِ خدا
مطلب تویی، طالب تویی، هم منتها، هم مبتدا
هم خویش حاجت خواسته، هم خویشتن کرده روا
باقی بهانه‌ست و دغل، کاین علّت آمد وان دوا
گه مست حورالعین شده گه مست نان و شوربا
کز بهر نان و بَقْل را چندین نشاید ماجرا
و اندر میان جنگ افکنی فی اصطناع لا یری
جان رب خلصنی زنان والله که لاغست ای کیا
کاغذ بنه، بشکن قلم، ساقی درآمد، الصّلا

ای رستخیزِ ناگهان، وی رحمتِ بی‌منتها
امروز خندان آمدی، مفتاحِ زندان آمدی
خورشید را حاجب تویی، اومید را واجب تویی
در سینه‌ها برخاسته، اندیشه را آراسته
ای روح بخشِ بی‌بدل وی لذّتِ علم و عمل
ما زان دغل کُزبین شده با بی‌گنه در کین شده
این سُکر بین، هِل عقل را، وین نُقل بین، هِل نقل را
تدبیر صدرنگ افکنی بر روم و بر زنگ افکنی
می‌مال پنهان گوش جان می‌نه بهانه بر کسان
خامش که بس مستعجلم، رفتم سوی پایِ عَلم

فهرست بیت‌ها

ا

امروز خندان آمدی، مفتاح، ۱
ای رستخیزِ ناگهان، وی، ۱
ای روح بخشِ بی‌بدل وی، ۱
این سُکرِ بین، هِلِ عَقْل را، وین، ۱

ت

تدبیرِ صدرنگِ افکنی بر روم و بر زنگِ افکنی، ۱

خ

خامُش که بس مستعجلم، رفتم، ۱
خورشید را حاجبِ تویی، اومید، ۱

د

در سینه‌ها برخاسته، اندیشه، ۱

م

ما زان دغل‌کُربین شده با، ۱
می‌مال پنهان گوش جان می‌نه، ۱